**بسمه تعالی**

<http://marifat.nashriyat.ir/node/1743>

## علل نادیده گرفتن ارزش ها

**شمس اللّه مریجى**

# پیش گفتار

بدون شك، امنیت اساسى ترین هدفى است كه بشر را به گزینش زندگى اجتماعى واداشته است و تحقق این خواسته انسانى تنها در گرو شكل گیرى جامعه است و جامعه نیز تنها در پرتو وجود فرهنگ شكل مى گیرد و فرهنگ نیز به نوبه خود وام دار ارزش هاست. از این رو، مى توان گفت: قوام جامعه در حقیقت به وجود ارزش هاى حاكم بر آن است; زیرا جامعه چیزى جز ارتباطات و كنش و واكنش هاى افراد، كه در پرتو ارزش هاى حاكم شكل مى گیرند، نیست. و این ارزش ها هستند كه با مشخص كردن خوبى ها و بدى ها و امور مطلوب براى افراد جامعه، چراغ هدایت رفتار فردى و گروهى را برمى افروزند.

بدیهى است كه نادیده گرفتن ارزش هاى حاكم بر جامعه مى تواند پیامدهاى ناگوارى را به همراه داشته باشد و ناگوارتر آن گاه خواهد بود كه ارزش هاى حاكم بر جامعه، ارزش هاى دینى و الهى باشند كه در این صورت، نادیده گرفتن آن ها نه تنها موجب اختلال در امنیت مادى اعضاى جامعه مى گردد، بلكه امنیت و شؤون معنوى و كمالات انسانى آن ها را نیز در معرض خطر قرار خواهد داد.

از آن جایى كه در هر جامعه اى، افرادى هستند كه ارزش هاى حاكم بر آن را نادیده گرفته و نسبت به ارزش ها و هنجارهاى آن ناسازش كارند و رفتار نابهنجار بروز داده و آرامش و سلامت جامعه را به خطر مى اندازند و امنیت اجتماعى را كم رنگ مى كنند، شناخت عوامل و زمینه هاى پیدایش ناهنجارى هاى اجتماعى بر پژوهشگران اجتماعى لازم و ضرورى است.

نگارنده نیز به عنوان پژوهشگر اجتماعى سعى دارد با استفاده از آموزه هاى دینى و اطلاعات جامعه شناختى، علل نادیده گرفتن ارزش ها و در حد امكان شیوه پیش گیرى آن را مورد بررسى قرار دهد تا به نوبه خود تلاشى در جهت امنیت انسانى انجام داده باشد.

# ضرورت زندگى اجتماعى

این كه انسان موجودى اجتماعى است و براى دست یابى به سعادت و كمال مطلوب خود ناگزیر است كه زندگى جمعى در قالب جامعه را برگزیند، همواره مورد پذیرش و تأكید حكما و اندیشمندان بوده و هست.

*ارسطو*، حكیم یونانى، انسان را داراى یك غایت فطرى دانسته و معتقد است: «موجود انسانى وظیفه مند است كه براى تحقق این غایت انسانى به خیر و خوشبختى و صلاح دست یابد و در این زمینه ویژگى منحصر به فرد انسانى نسبت به سایر موجودات این است كه غایت فطرى او بیرون از جامعه ممكن الوصول نیست; چه این كه وى موجود اجتماعى است و نمى تواند در وراى جامعه مدنى خویشتن خویش را بازیابد.»[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_1)

*ابونصر فارابى*، حكیم اسلامى، نیز انسان را فطرتاً كمال طلب دانسته و اعتقاد دارد كه زندگى بالاجتماع است كه مى تواند كمال انسانى را برایش به ارمغان آورد. البته به گمان فارابى زندگى انفرادى هم به گونه اى امكان پذیر است، لكن انسان را به سعادت محتوم و كمال مطلوب راهبر نتواند بود; چون علاوه بر نیازهاى مادى كه تنها با تعاون اجتماعى و همكارى متقابل افراد قابل برآورده شدن است، شخصیت انسانى نیز در پرتو روابط اجتماعى تكامل و قوام مى پذیرد.[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_2)

اساساً دانشمندان در اصل ضرورت وجود جامعه و تأثیر آن بر شكل گیرى شخصیت انسانى اتفاق رأى دارند، هرچند در تعیین میزان این تأثیر اختلاف نظر دارند و گروهى بر این گمان پاى مى فشارند كه افراد انسانى در حكم یاخته ها و اعضایى هستند كه پیكر جامعه را مى سازند و ماهیت انسانى انسان در ظرف جامعه و زندگى اجتماعى تحقق مى یابد و انسان فرآورده جامعه است. همان گونه كه یاخته ها و اعضاى بدن آدمى هویت مستقلى ندارد، فرد هم هویت مستقل ندارد، بلكه وابسته و تابع جامعه است و همه آنچه را به عنوان یك انسان دارد، از آن دریافت كرده است.[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_3)

اما جمعى دیگر بر این باورند كه جامعه چیزى جز جمع جبرى افراد نبوده و تأثیرش اولا، بالاتر از تأثیر اكثریت افراد جامعه در فرد یا افراد خاص نبوده و ثانیاً، جامعه تنها در به فعلیت رساندن قواى فطرى فرد سهیم است.

*استاد محمدتقى مصباح یزدى* با تأكید بر مطلب مزبور مى گوید: «جامعه دو گونه از دانستنى ها را به فرد مى آموزد: 1. آن هایى كه جنبه ابزارى دارند، مانند زبان و خط و اعتباریات صرف; 2. آن هایى كه در تكوین شخصیت آدمى تأثیر دارند، مانند علوم و معارف حقیقى و معارفى كه اعتباریات داراى منشأ حقیقى را مى شناسانند. به علاوه، جامعه در به فعلیت رساندن قواى فطرى فرد سهم بسزایى دارد.»[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_4)

به هر تقدیر، اندیشمندى نیست كه وجود جامعه و زندگى اجتماعى را ضرورى نداند و بر سعادت بخشى جامعه تأكید نداشته باشد. از سوى دیگر، احكام و دستورات فراوانى در اسلام و معارف اسلامى درباره حفظ و سلامت جامعه آمده است; زیرا جامعه محل پرورش آدمى و جایگاه رسیدن او به كمال انسانى است. از این رو، اسلام نیز بر ضرورت عقلانى زندگى اجتماعى صحّه گذارده و ضمن تأیید آن، بر جامعه اى سالم، امن و مناسب جهت پرورش فضائل انسانى و اسلامى تأكید مى كند.

# فرهنگ; بنیان جامعه

آنچه كه سبب پیدایش پرسش مذكور گردید این است كه با توجه به این كه جامعه وجودى حقیقى و مستقل و امرى منحاز از افراد تشكیل دهنده اش نیست و با عنایت به این كه افراد نیز داراى روحیات متفاوت و صاحب سلایق و ذوق هاى مختلف بوده، به نحوى كه هر شخصى داراى شخصیتى ویژه و منحصر به فرد است، چه عاملى توانسته است این افراد را در كنار هم قرار داده، به كنش متقابل وا دارد؟

جامعه شناسان معتقدند كه «فرهنگ» تنها عاملى است كه توانسته افراد و گروه هاى متعدد را گردهم آورده و به مانند ملاطى، خشت هاى اجتماعى را بر هم چیده و بنایى چون جامعه را صورت بخشد; زیرا اعضاى جامعه تنها با تكیه بر فرهنگ توانسته اند روابط گروهى و كنش متقابل اجتماعى خویش را سامان دهند.

به همین دلیل است كه فرهنگ تنها مفهومى است كه بیش از هر مفهوم دیگر توجه دانشمندان علوم اجتماعى و انسانى را به خود معطوف داشته است، تا جایى كه بیش ترین تعریف را درباره فرهنگ ارائه داده اند.

*هرسكویتس*، از حدود دویست و پنجاه تعریف یاد مى كند، *كروبر* به سیصد تعریف اشاره مى كند و گاه نیز رقم چهارصد[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_5) و بلكه پانصد را براى تعاریف فرهنگ ذكر كرده اند.

به هر روى، شایع ترین تعریفى كه از فرهنگ ارائه مى دهند این است كه: «فرهنگ به شیوه هاى زندگى كه افراد یك جامعه مى آموزند، در آن مشاركت دارند، و از نسلى به نسل دیگر انتقال مى یابد، اطلاق مى شود.»[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_6)

فرهنگ داراى سه عنصر شناختى، مادى و قواعد سازمانى است كه جنبه شناختى اش عبارت است از: «ارزش ها، ایدئولوژى ها و دانش ه»، جنبه مادى (فنى) فرهنگ «مهارت هاى فنى، هنرها، ابزار و وسایل و اشیاى مادى دیگرى است كه اعضاى آن جامعه از آن استفاده مى كنند» و قواعد سازمانى فرهنگ «مقررات، نظام ها و آیین هایى است كه انتظار مى رود اعضاى آن گروه هنگام فعالیت هاى روزمره زندگى از آن پیروى مى كنند.»[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_7)

با توجه به تعریف مذكور، به خوبى دانسته مى شود كه هیچ جامعه و جمعى بدون فرهنگ قدرت شكل گیرى نداشته و عملا تشكیل جامعه ناممكن خواهد بود; زیرا افراد و گروه ها تنها در پرتو عناصر سه گانه مذكور است كه مى توانند ارتباطات و كنش متقابل خود (كه اساس تشكیل جامعه است) را سامان بخشند. از این رو، قوام جامعه را به فرهنگ دانسته اند. حال باید دید كه قوام و بنیان فرهنگ چیست؟

# ارزش ها; بنیان فرهنگ

پیش تر اشاره شد كه فرهنگ داراى عناصر سه گانه است، اما آنچه مهم است آن كه بدانیم كدام یك از این سه عنصر فرهنگى نقش بنیادى داشته، به طورى كه هرگونه دگرگونى و تحول در آن باعث تغییر سایر بخش هاى فرهنگ مى گردد; یعنى قوام و بنیان فرهنگ چیست؟

دانشمندان فلسفه علوم اجتماعى، قوام فرهنگ را به ارزش هاى آن دانسته و اعتقاد دارند كه این ارزش هاى جامعه است كه آن جامعه را داراى هویت و قوانین ویژه مى سازد.[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_8) از این رو، جامعه شناسان براى ارزش ها نقشى كلیدى و بنیادى قایل اند; چرا كه جنبه مادى و قواعد سازمانى فرهنگ، مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر جنبه شناختى و بخصوص ارزش ها هستند، ارزش ها در حقیقت چراغ هدایت و سامان بخش سایر بخش هاى فرهنگى اند. این واقعیت را در تعریفى كه از ارزش ها ارائه مى دهند، به خوبى مى توان مشاهده كرد.

در تعریف ارزش ها گفته اند: «ارزش ها، باورهاى ریشه دارى اند كه گروه اجتماعى هنگام سؤال درباره خوبى ها و بدى ها و كمال مطلوب به آن رجوع مى كند.»[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_9)

با توجه به تعریف مزبور است كه جامعه شناسان نقش ارزش ها را در جامعه بسیار كلیدى دانسته و از آن به چراغ هدایت رفتار تعبیر نموده اند. از این رو، نه تنها قوام فرهنگ، بلكه قوام جامعه را وابسته به ارزش ها دانسته اند.

# تفاوت ارزش ها

این كه هیچ جامعه اى بدون وجود ارزش ها توان ادامه و استمرار حیات اجتماعى و گروهى ندارد، امرى روشن و غیرقابل انكار است; زیرا بنیان هر جامعه و جمعى به روابط گروهى و كنش متقابل افراد آن است و این مهم تنها در پرتو ارزش ها میسّر خواهد بود.

اما آنچه كه توجه هر محقق و پژوهشگر اجتماعى را به خود معطوف مى دارد این است كه چرا برخى از جوامع داراى هویتى با ثبات و انسجام اجتماعى قوى و با دوام هستند و برخى دیگر داراى هویتى متزلزل، ناپایدار و همبستگى اجتماعى ضعیف و بى ثبات؟

پرسش مذكور آن گاه پر رنگ تر مى شود كه قوام جوامع را به ارزش ها دانسته اند; آیا ارزش ها كه باورهاى ریشه دارى هستند، ریشه در امر واحدى ندارند و آیا تفاوتى بین ارزش ها وجود دارد كه شاهد جوامع متعدد هستیم؟ چون اگر تفاوتى نباشد و ارزش هاى حاكم بر جوامع، ریشه در امر واحدى داشته باشند، شاهد جوامع متفاوت نخواهیم بود.

هرچند نوشتار حاضر در جستوجوى شناسایى و تبیین عوامل نادیده گرفتن ارزش هاى حاكم بر جوامع توسط برخى از افراد منحرف در جامعه است، اما پاسخ به پرسش مزبور، خود به نوعى مى تواند راهگشاى مسیر این تحقیق باشد. از این رو، باید گفت: سرّ استحكام و قدمت برخى جوامع و تزلزل و ناپایدارى برخى دیگر در نوع ارزش هاى حاكم بر آن هاست; چون ارزش ها، باورهاى ریشه دارى اند كه چراغ راه جوامع مى شوند، و باید دید كه این باورها در چه چیزى ریشه دارند. به دیگر سخن، ارزش ها با توجه به ریشه پیدایش شان متفاوت هستند و از این جهت مى توان ارزش ها را به سه دسته ذیل تقسیم نمود:

## الف. ارزش هاى اجتماعى

منظور از ارزش هاى اجتماعى، آن دسته از باورداشت هایى هستند كه توسط غالب افراد جامعه مورد پذیرش قرار گرفته اند. این گونه ارزش ها غالباً توسط گروهى خاص به عنوان كارگزاران و حاكمان اجتماعى و یا گروه هاى ذى نفوذ كه در مجارى قانونگذارى نفوذ دارند، ترسیم و مورد اجرا گذاشته مى شوند; چون دولت ها و كارگزاران حكومتى با خط مشى ها و اهداف كلى خود، در ایجاد و تغییر هنجارها و ارزش ها و گرایش ها و باورداشت ها نقش تأثیرگذارى داشته و دارند.[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_10)

به هر روى، ارزش هاى اجتماعى ریشه در سلیقه و ذوق افراد داشته و مشروعیت خود را از قبول عامه به دست مى آورند. چنین ارزش هایى شبیه آب هاى راكد و بى ریشه اى هستند كه در برابر خورشید متزلزل و ناپایدارند; چون یا در اثر تابش خورشید تبخیر شده و تمام مى شوند و یا در اثر عدم تابش آن، گندیده شده و اثربخشى خود را از دست مى دهند و انسان نمى تواند به حیات بخشى آن ها امیدوار باشد. ارزش هاى اجتماعى نیز به توجه با ریشه شان، در حیات بخشى اجتماعى دوام و ثبات ندارند; زیرا مبتنى بر ذوق و سلیقه ترسیم كنندگان آن مى باشند و با هرگونه تغییر در ذوق و سلیقه افراد، ارزش بودن خود را از دست مى دهند; چون به اعتقاد اثبات گرایان، ارزش و ارزشمند چیزى است كه براى افراد ارج و بهایى داشته باشد، ارزش ها مخلوق روح افراد و تابع امیال و خواست هاى آن ها هستند.[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_11)

بدیهى است جوامعى كه قوامشان به ارزش هایى باشد كه تنها ریشه در ذوق و میل افراد دارند، داراى هویتى متزلزل و ناپایدار مى باشند; چه این كه ذوق و سلیقه با گذشت زمان و مكان تغییر خواهد یافت.

نقص دیگرى كه متوجه ارزش هاى اجتماعى است، فراگیر نبودن آن ها و به عبارتى، عدم شمولیت آن هاست. از آن جا كه این ارزش ها معمولا توسط گروهى خاص تدوین مى گردند، میل و خواسته همان افراد را در برمى گیرند و سایر افراد، كه غالباً اكثر افراد جامعه اند ـ چون ارزش ها غالباً توسط كارگزاران حكومتى ترسیم مى گردد ـ فقط ملزم به رعایت ارزش هاى حاكم مى باشند، بدون آن كه همه خواسته هایشان را برآورده سازد. چون ترسیم كنندگان تلاش مى كنند بیش تر خواسته هاى خود را مطمح نظر قرار دهند و این واقعیت به نوبه خود بر ناپایدارى انسجام اجتماعى مى افزاید، از این رو، جوامعى كه با كمك ارزش هاى اجتماعى پا به عرصه وجود گذاشته اند، در خطر اضمحلال بیش ترى قرار دارند; زیرا همبستگى گروهى ضعیفى دارند. همبستگى در صورتى پایدار و قوى است كه افراد جامعه به طور یكسان از ارزش هاى حاكم بهره گیرند و همه افراد به یك اندازه به امیال خود برسند و یا دست كم ارزش هاى حاكم قابلیت ارائه چنین میلى را داشته باشند. اما چون ارزش هاى اجتماعى طبق میل و سلیقه عده اى خاص است، چنین توانایى را ندارند.

## ب. ارزش هاى دینى تحریف شده

دسته دیگر از ارزش هاى حاكم بر بعضى از جوامع، ارزش هایى هستند كه ریشه در معارف دینى داشته و از كتب آسمانى برداشت شده اند، منتها كتب و معارفى كه دستخوش تحریف شده و تفكرات بشرى در آن آمیخته شده است; مثل تورات و انجیل و یا اسلامى كه از طریق خاندان عصمت و طهارت(علیهم السلام)اخذ نشده باشند. چنین ارزش هایى شبیه آب چاهى هستند كه ریشه دارد و در اثر تابش و یا عدم تابش خورشید تبخیر و یا گندیده نمى شود، اما جریان و بالندگى نداشته و تشنگان بى ابزار را سیراب نمى كند. ارزش هاى دینى تحریف شده به دلیل داشتن برخى از شاخص هاى وحیانى از بین نمى روند، لكن به جوامع تحت حاكمیت خود بالندگى و طراوت نمى دهند و افراد جامعه در پرتو آن ارزش ها، توانایى رسیدن به كمال مطلوب و سعادت محتوم انسانى را پیدا نمى كنند. هرچند جوامعى كه به وجود ارزش هاى مذكور وابسته اند، مثل جوامع تحت حاكمیت ارزش هاى اجتماعى، متزلزل و ناپایدار نیستند; چون ریشه در ذوق و امیال بى ثبات ندارند، اما در چنین جوامعى، شاهد پرورش شخصیت هاى بالنده و خودساخته نخواهیم بود. از این رو، راه هاى ورود قدرت مداران و زیاده خواهان كاملا بسته نبوده و به تدریج وارد آن خواهند شد.

## ج. ارزش هاى ناب دینى

دسته سوم از ارزش ها، باورهایى هستند كه ریشه در وحى داشته و از جانب ذات اقدس الهى توسط انبیا و رسولان الهى در اختیار شیفتگان سعادت و كمال قرار داده شده اند; ارزش هایى كه در پرتو آن ها انسان به سعادت واقعى رهنمون مى گردد و گذشت زمان نتوانسته آن ها را دستخوش تحریف و تغییر نماید.

به اعتقاد ما ارزش هایى كه از فرهنگ تشیع سرچشمه مى گیرند ارزش هایى ناب و خالص اند; زیرا ارزش هاى شیعى از طریق امامت و ائمه معصوم(علیهم السلام)توانسته است اتصال خود به وحى را حفظ نموده و اجازه تحریف و تغییر به آن ندهد. ارزش هاى ناب الهى كه بر سینه مبارك نبى مكرم اسلام(صلى الله علیه وآله)تابید، توسط آن حضرت به دست با كفایت وصّى معصوم، یعنى امیرالمؤمنین(علیه السلام)، سپرده شد و آن حضرت نیز به فرزندان معصوم خود ودیعه داده و شیعه در هر زمان با بهره گیرى از این كوثر زلال، رفتار انسانى خود را سامان بخشیده و در پرتو چراغ هدایت آن، ره كمال پیموده و جهانیان شاهد بروز رفتارهاى ناب شیعى بوده و هستند.

اعتقاد مذكور، صرف یك ادعا نیست; زیرا تاریخ به عیان دیده است كه هرگاه ارزش هاى شیعى در جامعه اى حاكم گردیده، چگونه چونان چشمه جارى، چراغ هدایت رفتارهاى ناب انسانى گشته و زندگى بالنده و انسانى را به ارمغان آورده است. تاریخ پر است از شواهد گویا; از مدینة النبىِ زمان رسول اللّه(صلى الله علیه وآله)گرفته تا به امروز كه مصداق بارز آن نظام مقدس و نو بنیاد جمهورى اسلامى ایران است; نظامى كه مردم آن طى دو دهه گذشته، بخصوص دهه طلایى اول، با پیروى از ارزش هاى ناب شیعى توانستند رفتارهاى انسانى را بروز دهند و بار دیگر كریمه "انى اعلم مالا تعلمون" (بقره: 30) را به تفسیر گذارند و نه تنها ملایك، كه آزادمردان عالم را به تحسین وادارند و تشنگان معرفت و انسانیت را به خود متوجه كنند. این همه به خاطر ویژگى هاى منحصر به فردى است كه در ارزش هاى دینى ناب وجود دارد.

# ویژگى هاى ارزش هاى دینى

پیش از بیان ویژگى هاى ارزش هاى دینى، تذكار این نكته بایسته است كه ارزش هاى دینى از جهت منشأ پیدایش منشأ وحیانى دارند و با ارزش هاى اجتماعى متفاوتند; هرچند كه به لحاظ مقبولیت مى توانند صفت اجتماعى شدن را به دست آورند. به دیگر سخن، دینى بودن ارزش ها به معناى عدم توانایى آن ها در اجتماعى شدن نیست. چه بسا ارزش هاى دینى كه مورد پذیرش عامه قرار گرفته و صفت اجتماعى بودن را نیز كسب كرده اند; مثل حجاب كه پس از پیروزى انقلاب شكوهمند اسلامى مورد پذیرش عموم مردم ایران قرار گرفته و علاوه بر دینى بودن، صفت اجتماعى نیز پیدا كرد. از این رو، دینى بودن ارزش ها منافاتى با اجتماعى شدن آن ها ندارد. پس از بیان این نكته به ویژگى هاى ارزش دینى مى پردازیم:

## 1. ثبات و دوام

اگرچه انسان براى رسیدن به كمال و سعادت چاره اى جز پذیرش زندگى اجتماعى و حضور در جامعه ندارد و هرچند كه زندگى فردى نمى تواند وى را به سعادت محتومش رهنمون سازد، اما این واقعیت را نیز نمى توان نادیده گرفت كه هر جامعه و زندگى جمعى اى هم نمى تواند انسان را به كمال مطلوب و سعادت واقعى راهنمایى كند. جامعه اى مى تواند متضمن سعادت آدمى باشد كه پیش از هر چیز خود از هویتى ثابت و قوى برخوردار باشد و این وابسته به ارزش هایى است كه در آن جامعه حاكم است; زیرا جامعه هویت و ثبات خود را از ارزش ها مى گیرد. از این رو، ارزش هاى حاكم باید خود از ثبات و دوام برخوردار باشند تا بتوانند در هر زمان و مكانى چون چراغى فروزان، راه رفتارهاى فردى و اجتماعى افراد را هموار سازند و این چنین توانى را تنها باید در ارزش هاى دینى جستوجو كرد; زیرا ارزش هاى دینى به دلیل اتصالشان به وحى ـ چون از اراده و علم نامتناهى الهى نشأت مى گیرند و در علم و اراده الهى تبدیل و تغییر راه ندارد ـ ثابت و لایتغیرند; چه این كه خداى علیم نسبت به استعدادها و نیازهاى بشر آگاه بوده و مى داند كه انسان براى رسیدن به مقصد حقیقى و قرار گرفتن در قرب الهى، چه رفتار و عملى را باید انجام دهد، از این رو، ارزش هایى را فراروى او قرار داده كه این مقصد و مقصود را تضمین كند و بشر نیز با تكیه بر ارزش هاى مذكور مى تواند رفتارهاى انسانى خود را سامان داده، ره كمال و سعادت را پیش گیرد. ویژگى مذكور كه مى تواند راه رسیدن به كمال را هموار سازد، اختصاص به ارزش هاى دینى دارد، وگرنه ارزش هایى كه ریشه در ذوق و سلایق افراد دارند از ثبات لازم و دوام كافى برخوردار نیستند و ارزش هایى كه دایم در حال تغییر و دگرگونى اند، توانایى بر افروختن چراغ مستمر و مداوم رفتار را ندارند. استمرار و دوام در رفتار، خود لازمه حركات تكاملى است; چرا كه فراز و فرود باعث كندى در حركت شده و در نتیجه، انسان با محدودیت هایى كه از جهات متعدد، بخصوص كوتاهى عمر دارد، از رسیدن به سعادت محتوم خود محروم مى گردد.

## 2. طراوت و بالندگى

از ویژگى هاى دیگر ارزش هاى دینى، بالندگى و طراوت آن هاست. در مكتب تشیع موتور محركه اى وجود دارد كه از كهنگى و سكون در احكام و دستورات دینى در زمان و مكان هاى متعدد جلوگیرى مى كند و ارزش هاى آن چون چشمه جوشان و پرتحرك، براى همیشه از طراوت و بالندگى برخوردارند. آن موتور محركه، «اجتهاد» است. اجتهاد ساز و كارى است كه فقیه شیعه مى تواند با بهره گیرى از این ابزار ارزشمند براى هر زمان و مكانى برنامه زندگى ارائه دهد و به فراخور نیاز بشر، احكام و دستورات لازم را صادر كند و هیچ گاه بشر را در راه رسیدن به هدف كه همانا قرب الهى و كمال مطلوب است، متوقف نكرده و راه سعادتش را هموار سازد. اجتهاد اصول و اسلوب را حفظ مى كند و هر زمان چراغ رفتار را برمى افروزد، از این رو، همواره بالندگى و طراوت دارد; برخلاف ارزش هاى دیگر ـ حتى ارزش هاى دینى تحریف شده ـ كه از سكون و سكوت برخوردارند و داراى طراوت و بالندگى نیستند.

## 3. قداست ارزش هاى دینى

خصوصیت دیگرى كه ارزش هاى دینى را از سایر ارزش ها جدا مى كند، قداست آن است; زیرا از وجود مقدس و منزهى نشأت گرفته است و ذاتاً مقدس است. این تقدیس ذاتى اثرات و پیامدهاى فراوانى دارد كه از جمله آن، سلامت روانى و اجتماعى جوامع دینى است. سرّ آن این است كه افراد جامعه تلاش مى كنند با تطبیق دادن رفتار خود با ارزش هاى دینى حاكم، حرمت آن را حفظ كرده و از این طریق بتوانند خشنودى و رضاى الهى را طلب نموده و در رسیدن به قرب الهى قدمى بردارند و نتیجه این تلاش، سلامتى جامعه از هر كژى و تبه كارى خواهد بود. از این رو، طبق آمار و ارقامى كه مراكز اطلاعاتى ارائه مى دهند، كجروى و تبه كارى در جوامع دینى بسیار محدود و معدودتر از جوامع سكولار است; زیرا در جوامع غیردینى، ارزش هاى حاكم، دست ساخته بشر بوده و تنها براى تولیدكننده یا تولیدكنندگان این ارزش ها محترم است، اما براى كسانى كه مطلوب خود را در آن نمى بینند و خواسته و میل آن ها را در برنمى گیرد، تقدّسى نداشته و در صورت امكان و دور از چشم قانون و نظارت رسمى، ارزش هاى مذكور نادیده گرفته مى شود و رفتار برخلاف آن صورت مى گیرد. از این رو، رفتار انحرافى (رفتارى كه مطابق با ارزش هاى حاكم نیست) در جوامع سكولار بسیار چشم گیرتر از جوامع دینى است.

حقیقت مذكور، از دید دانشمندان علوم اجتماعى نیز پنهان نبوده، به طورى كه با تحقیقات فراوان خود نشان دادند كه رفتارهاى انحرافى و غیر اخلاقى و به تعبیر دیگر، جنایت و تبه كارى در جوامعى كه دین و ارزش هاى دینى را كنار زده و بر ارزش هاى دست ساخته بشرى تكیه كرده اند، به مراتب بیش تر از جوامعى است كه ارزش هاى دینى را چراغ هدایت رفتار فردى و اجتماعى خود قرار داده و با مطابقت رفتار خود با ارزش هاى الهى و وحیانى، جامعه اى سالم تر به نمایش گذاشته اند.

*تارد* یكى از این دانشمندان است كه اعتقاد دارد روى گردانى از مذهب در سده نوزدهم در توسعه تبه كارى دخالت داشته است. وى در این زمینه مى گوید: «مسیحیت زدایى و فقدان تربیت مذهبى كه از آن ناشى مى شود، عامل اساسى تبه كارى غربى را تشكیل مى دهد.»[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_12)

*ویلیام. جى بنت* در كتاب ***شاخص هاى فرهنگى در ایالت متحده امریكا در پایان قرن بیستم***، با استفاده از آمارهاى رسمى مراكز اطلاعاتى امریكا، نشان داده است كه در قرن بیستم، پس از كنار زدن دین و ارزش هاى دینى از صحنه اجتماعى و حاكم كردن ارزش هاى سكولارى، چگونه جرم و جنایت رو به افزایش است. وى مى نویسد: «آمار جرایم در سال 1960 میلادى (اواسط قرن بیستم) حدود 3384200 فقره بوده است، این در حالى است كه این رقم در سال 1997 به 131750070 مورد افزایش یافته است. البته این جرایم عمده اى است كه طبق تعریف اداره اطلاعات فدرال، عبارت است از قتل، تجاوز، راهزنى، حمله مسلحانه، تجاوز به عنف و...»[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_13)

سازمان «اف.بى.آى» امریكا نیز در آمارى مشابه به مواردى اشاره مى كند; در بخشى از گزارشى كه مربوط به سال 1964 مى باشد مى نویسد: «به طور متوسط هر روز بیش از شش هزار فقره و در هر ساعت دویست و پنجاه فقره جنایت صورت مى گیرد... بى گمان بیش از نیمى از حملات و تجاوزها و سرقت هاى خطرناك و تجاوز به عنف به اطلاع پلیس نرسیده است.»[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_14)

بدیهى است جامعه اى كه با ارزش هاى غیردینى اداره مى گردد و افراد به منفعت و سودجویى مادى بیش تر دعوت مى شوند و حیات سعادتمند منحصر در این جهان دانسته شده و عاقبت فضیلت مند در آن جهانْ باطل،[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_15) با جامعه اى كه تحت حاكمیت ارزش هاى الهى است و سعادت انسانى را در گرو تقوا و خویشتن دارى در مقابل تمایلات غیر انسانى مى داند و آیه شریفه «و ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه یحاسبكم به الله» (حجرات: 12) را در روح و جان افراد خود حك مى كند، از نظر سلامت روانى و اخلاقى بسیار متفاوت است.

## 4. انسجام بخشى ارزش هاى دینى

یكى از شاخصه هاى مهمى كه در پایدارى و استمرار وجودى جوامع بشرى نقش بنیانى دارد، انسجام اجتماعى و همبستگى گروهى است. این همبستگى در وجود و پایدارى خود مبتنى بر ارزش هایى است كه بنیان هر جامعه اى بر آن نهاده شده است. در میان ارزش هاى موجود در جوامع، ارزش هاى دینى، به ویژه ارزش هاى شیعى، به دلیل عدم تحریف و اتصال آن به وحى، از انسجام بخشى فوق العاده اى برخوردار است; زیرا این ارزش ها از ذات پاك و منزهى نشأت گرفته اند كه:

اولا: غنى بالذات است: «یا ایها الناس انتم الفقرا الى الله، و الله هو الغنى الحمید.» (فاطر: 15)

ثانیاً: با علم نامتناهى خود، كاملا بر استعدادها و نیازهاى انسان، واقف است; زیرا خالق بشر است.

ثالثاً: راه رسیدن انسان به نیاز و مطلوب واقعى اش را كاملا مى شناسد.

رابعاً: همه انسان ها در پیشگاه او از حقوق یكسانى برخوردار بوده ـ در مرحله وجودى شان، از امتیاز واحدى برخوردار مى باشند ـ و خواسته همگان مطمح نظر قرار گرفته است.

و این همه، سبب مى شود كه در ارزش هاى الهى، سود و نفع همه افراد، در هر زمان و مكانى، به صورت یكسان لحاظ شده و هیچ ترجیحى فردى و گروهى در میان نباشد. و این یكسانى و عدم ترجیح در ارزش هاى دینى، خود عامل بسیار قوى در انسجام اجتماعى گشته و اخوت و برادرى از پیامدهاى آن در جامعه دینى بوده و هست. اما انسجام و همبستگى جوامعى كه تحت حاكمیت ارزش هاى غیردینى هستند، حاصل تقسیم كار اجتماعى بوده و افراد را همانند چرخ دنده هاى ماشین كار اجتماعى، كنار هم قرار داده است. بدیهى است از چنین همبستگى و انسجامى انتظار اخوت و برادرى نمى توان داشت; زیرا ارزشى كه بر پایه تقسیم كار و سود و منفعت مادى پدیدار گشته ـ آن هم منفعت و سود گروه پدیدآورنده آن ارزش ها ـ توانایى ایجاد و انسجامى پایدار و با دوام نداشته و ندارد. در چنین نظامى هركس به فكر منفعت و سود بیش تر خود بوده و دغدغه اى غیر از منافع شخصى خود ندارد. هر جامعه اى كه از این نظام برخوردار باشد و بر پایه انسجام اجتماعىِ پدید آمده از تقسیم كار بنیان شده باشد، جامعه اى متزلزل و ناپایدار خواهد بود. جوامع سكولارى موجود، بهترین گواه بر این مدعاست.

*برینر* از دانشمندان معاصر هم بر این واقعیت تأكید داشته و مى نویسد: «دوره هایى از تاریخ بوده است كه حكومت هاى دینى، انسجام بیش ترى نسبت به جوامع سكولار امروزى از خود نشان داده اند.»[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_16)

## 5. مطلق بودن ارزش هاى دینى

یكى از ویژگى هاى برجسته اى كه ارزش هاى دینى را از ارزش هاى اجتماعى متمایز نموده است، «مطلق بودن» ارزش هاى الهى است، در حالى كه ارزش هاى اجتماعى، نسبى اند و اگر برخى از ارزش ها در همه جوامع یكسان است و به دیگر سخن، اگر شاهد برخى از ارزش هاى اجتماعى عام هستیم، آن دسته از ارزش هایى است كه بشر با تأكید بر عقل خدادادى اش، كه ما آن را یكى از ابزار كشف اراده الهى مى دانیم،[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_17) بدان دست یافته است، در این صورت نیز مى توان آن را ارزش دینى محسوب نمود، اما نه ارزشى كه با واسطه انبیا و از طریق وحى به جوامع بشرى هدیه داده شد.

آن دسته از ارزش هاى اجتماعى كه ریشه در ذوق و امیال افراد دارند و تعدادشان نیز، به ویژه در جوامع سكولار، بسیار زیاد است، نسبى اند; یعنى در زمان یا مكان خاصى ارزش بوده و در جاى دیگر جایگاهى ندارند، اما ارزش هاى دینى خواه به واسطه وحى به جوامع بشرى تزریق شده باشند و خواه به واسطه عقل كشف شده باشند، مطلق اند; یعنى در هر مكان و زمانى سارى و جارى بوده و تغییر و تبدّلى در آن ها راه ندارد; چرا كه در رأى و علم الهى، كه منشأ پیدایش ارزش هاى الهى اند، تبدّل راه ندارد. اما در ارزش هاى اجتماعى كه ریشه در ذوق افراد دارند، زمان و مكان موجب تغییر در آن ها مى گردد; زیرا علم انسان محدود است و زمان و مكان در آن تأثیر داشته و باعث تبدیل آن مى گردد.

# سؤال اساسى

حال كه دانستیم زندگى اجتماعى براى انسان امرى ضرورى است و جامعه و زندگى جمعى بدون فرهنگ امكان پذیر نیست و فرهنگ نیز به نوبه خود قایم به وجود ارزش هاست و نقش ارزش ها در جامعه بسیار حیاتى و كارگشاست، اكنون سؤال اساسى این است كه چرا برخى افراد جامعه ارزش هاى حاكم را نادیده گرفته و نه تنها رفتار متناسب و مطابق با آن انجام نمى دهند، بلكه مرتكب رفتار انحرافى نیز مى گردند؟ این پرسش آن گاه پررنگ تر مى گردد كه ارزش هاى حاكم، ارزش هاى الهى با ویژگى هاى منحصر به فرد بوده باشند; زیرا در صورت نادیده گرفتن ارزش هاى دینى، نه تنها امور مادى افراد، بلكه شؤون معنوى و كرامت انسانى آنان نیز در معرض خطر قرار خواهد گرفت; یعنى خسران دنیا و آخرت را در پى خواهد داشت.

از این رو، دانشمندان و محققان براى یافتن پاسخ این سؤال، دست به تحقیقات و مطالعات گسترده اى زدند و دیدگاه هاى گوناگونى در این زمینه ارائه نمودند و چون این نبشتار درصدد بررسى این موضوع با رویكردى جامعه شناختى است، دیدگاه هاى سه گانه زیست شناختى، روان شناختى و جامعه شناختى محققان علوم اجتماعى را مورد بررسى و ارزیابى قرار داده است و در نهایت، با استفاده از منابع دینى و اسلامى دیدگاه مستقلى را ارائه داده است.

# دیدگاه هاى اجتماعى در تبیین مسأله

## الف. دیدگاه زیست شناختى

این دیدگاه درصدد تبیین مسأله با رویكردى زیست شناختى است و تلاش مى كند با بهره گیرى از مباحث ارگانیستى به حل مسأله بپردازد. به نوعى مى توان ریشه این رویكرد را در دیدگاه ارسطو ردیابى كرد; زیرا ارسطو نیز بر این باور بود كه وضع جسمى و روانى افراد در ارتكاب جرم مؤثرند.[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_18)

دیدگاه زیست شناختى معتقد است كه انحراف به طور مثبت با عوامل زیست شناختى و الگوهاى كروموزومى در ارتباط است. جرم شناس ایتالیایى *سزار لومبروزو*، كه در سال هاى دهه 1870 كار مى كرد، ادعا نمود كه بعضى از افراد با تمایلات جنایتكارانه متولد مى شوند. او اعتقاد داشت، انواع جنایتكار را مى توان از روى شكل جمجمه تشخیص داد.[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_19)

*ویلیام شلدون*، یكى از انسان شناسان جسمانى، سه نوع جسمانى اساسى را از یكدیگر تمییز داده است: «اندومرمرف» داراى بدن گرد و چاق، «مزومرف» بدن زیبا، سینه كشیده و عضلانى و «اكتومرف» بدنى لاغر استخوانى، باریك و ضربه پذیر و دو مزاجى. وى پس از متمایز دانستن این سه نوع جسم، سعى كرد بین شخصیت و رفتار فرد با وضع جسمانى او همبستگى برقرار كند و از تحقیق خود چنین نتیجه مى گیرد كه: نوع مزومرف (عضلانى) بیش تر به شخصیت جانى شبیه است; زیرا داراى شخصیتى پر انرژى، تحریك پذیر و عصبى است، به عكس اندومرف (چاق و خپل) كه بیش تر رفتارى دوستانه و مهربان دارد و راحت طلب است. در حالى كه اكتومرف ها (لاغر) احساسى و تا حدى كناره گیرند.[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_20)

اخیراً نیز برخى از محققان كوشش كرده اند تمایلات تبه كارانه را با گروه خاصى از كروموزوم ها در توارث ژنتیكى مربوط سازند و ادعا كنند آنانى كه یك كروموزوم "y" بیش تر برخور دارند یعنى به جاى "xy" داراى "xyy" هستند، دست به جرایم خشن مى زنند.[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_21)

*آنتونى گیدنز*، جامعه شناس معاصر انگلیسى، تأثیر عوامل زیستى بر برخى از انواع جرم جزئى را قابل اتكا ندانسته و مى نویسد: «هیچ گونه مدارك قطعى مبنى بر این كه ویژگى هاى شخصیت به این طریق به ارث مى رسد، وجود ندارد و اگر هم چنین بود، ارتباط آن ها با تبه كارى حداكثر ارتباطى ناچیز بود.»[22](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_22)

*هانرى لوى برول* نیز در كتاب *حقوق و جامعه شناسى* مى نویسد: «نظریات زیست شناختى ابتدا با توفیق بسیار رو به رو شد، اما قسمت اعظم آن مردود شناخته شده است و در این باره اعتقاد بر این است كه اگر بعضى از مجرمان مشخصات طبیعى مشابهى دارند، این مشخصات مربوط به بعضى از جرایم است. وانگهى آن تقدیر تغییرناپذیر ادعایى كه مردمان را به ارتكاب جرم وامى دارد، امروز افسانه اى بیش نیست.»[23](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_23)

در نگاه دینى، این دیدگاه پذیرفته شده نیست; زیرا اراده و اختیار انسان در آن نادیده گرفته شده است. در ادامه پس از بیان سه دیدگاه اجتماعى، در این باره بیش تر توضیح خواهیم داد.

## ب. دیدگاه روان شناختى

در این دیدگاه رفتار انسانى را بر اساس تحلیل ساختمان روانى افراد مورد تحلیل قرار مى دهند. این دیدگاه ریشه در نظریه *زیگموند فروید* كه سازمان روانى شخصیت را مركب از سه جزء خویشتن غریزى، خویشتن عقلانى و خویشتن اخلاقى مى دانست، دارد. گروهى با بهره گیرى از نظریه مذكور اظهار مى دارند كه در تعداد اندكى از افراد، شخصیتى غیراخلاقى یا روان ـ رنجور ظهور مى كند كه بنا بر نظر *فروید* تا اندازه زیادى حس اخلاقى ما ناشى از خوددارى هایى است كه در كودكى در طى مرحله اودیپ یاد مى گیریم. بعضى از كودكان به دلیل ماهیت روابطشان با والدین هرگز خوددارى ها را یاد نمى گیرند، از این رو، فاقد یك حس اساسى اخلاقى اند. گفته مى شود كه روان رنجوران افرادى كناره گیر و بى احساس هستند كه از خشونت به خاطر خود آن لذت مى برند.[24](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_24)

فروید مى گفت: «دست كم برخى از افراد بدین خاطر مرتكب اعمال مجرمانه مى شوند كه داراى یك فراخود بیش از اندازه پرورش یافته مى باشند.»[25](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_25)

به اعتقاد جامعه شناسان، این دیدگاه حداكثر مى تواند، جنبه هایى از جرم، آن هم جرایم خشن، را تبیین كند. این در حالى است كه اولا، انواع متعدد و متفاوت جرم وجود دارد. ثانیاً، اقلیت كوچكى از تبه كاران ممكن است ویژگى هاى شخصیتى متمایز از بقیه مردم داشته باشند، از این رو، دیدگاه مذكور توانایى لازم براى تبیین كامل مسأله مورد بحث را ندارد.

## ج. دیدگاه جامعه شناختى

برخلاف دیدگاه زیست شناختى و روان شناختى كه در فرایند تبیین خود، بیش تر به ویژگى هاى زیستى و روانى منحرف پرداخته و علل كجروى را در خود فرد جستوجو مى كردند، دیدگاه جامعه شناختى توجه خود را معطوف جامعه مى نماید. محققان این دیدگاه در فرایند تبیین خود، جامعه را مقصر اصلى در ارتكاب جرم مجرمان دانسته اند و مدعى اند كه این جامعه است كه راه كجروى را هموار مى سازد. البته در این كه چگونه جامعه زمینه ارتكاب جرم را فراهم مى كند، گروهى بر اختلال در سازو كار اجتماعى شدن (جامعه پذیرى) تأكید دارند. عده اى نیز وجود ساز و كارهاى دیگر در مقابل عوامل رسمى جامعه پذیرى، مثل خانواده، را عامل پیدایش انحراف مى دانند; به این معنا كه در برابر خانواده كه یكى از نهادهاى رسمى اجتماعى كردن افراد است، گروه هاى دیگر ـ مثل گروه «رپ» ـ در جامعه هستند كه ارزش ها و هنجارهاى دیگرى را به فرد آموزش مى دهند كه در تضاد با ارزش هاى خانوادگى یا دینى است.

جمعى نیز انحراف را نتیجه نارسایى هاى موجود بین فرهنگ و ساخت اجتماعى جامعه مى دانند.[26](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_26) یكى از جامعه شناسانى كه بر این شیوه تأكید دارد، *رابرت مرتون* جامعه شناس امریكایى است. وى بى هنجارى و انحراف را به فشارى اطلاق مى كند كه وقتى هنجارهاى پذیرفته شده با واقعیت اجتماعى در ستیزند، بر رفتار افراد وارد مى آید. وى براى توضیح این مطلب، نمونه اى از امریكا مى آورد و مى گوید: «در جامعه امریكا ـ و تا حدى در همه جوامع غربى امروزى ـ ارزش هاى عموماً پذیرفته شده بر "پیشرفت" و "پول در آوردن" و غیره، یعنى موفقیت مادى، تأكید مى كنند. تصور مى شود كه وسایل دست یابى به این هدف ها نظم پذیرى و سخت كوشى است. بنابر این اعتقادات، افرادى كه واقعاً سخت كوش هستند مى توانند موفق شوند، صرف نظر از این كه نقطه عزیمت آنان در زندگى چیست. در واقع این نظر معتبر نیست; زیرا بیش تر افرادى كه در وضع نامساعدى قرار گرفته اند و فرصت هاى بسیار محدودى براى پیشرفت دارند، با وجود این كسانى كه موفق نمى شوند خود را به خاطر ناتوانى آشكارشان در پیشرفت مادى محكوم مى یابند. در این وضعیت، فشار زیادى براى سعى در "موفق شدن" به هر وسیله اى، مشروع یا غیر مشروع، وجود دارد. در این جاست كه ممكن است پنج واكنش پدید آید:

1. هم نوایان (Conformists): هم ارزش ها و هم وسایل رسمى تلاش براى تحقق آن ها را مى پذیرند، خواه موفقیت داشته باشند یا نه.
2. بدعت گذاران (Imovators): ارزش هاى مورد قبول جامعه را مى پذیرند، اما از وسایل غیرمشروع یا غیرقانونى تبعیت مى كنند.
3. شعایرگرایى (Ritualism): كسانى كه خود را وقف شغل كسالت آورى مى كند، اگرچه دورنماى پیشرفت شغلى نداشته باشد.
4. انزواگرایان (Retreatists): كسانى كه هم ارزش هاى مسلط و هم وسایل دستیابى به آن ها را رد مى كنند.
5. شورش گران (Rebellion): كسانى كه ارزش ها و اهداف جدیدى را جایگزین ارزش هاى حاكم و اهداف تعیین شده مى كنند.»[27](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_27)

به این ترتیب، آنچه كه زمینه انحراف را ایجاد مى كند خود جامعه است; حال یا در اجتماعى كردن افراد كوتاهى كرده است و یا در برابر خرده فرهنگ هاى معارض كوتاه آمده و راه كارهاى مناسب جهت مقابله با آن ها ارائه نداده است و یا این كه نتوانسته است نارسایى هاى موجود میان فرهنگ یا ارزش هاى پذیرفته شده و ابزار دست یابى به آن ها را برطرف سازد تا زمینه بروز فشار هنجارى را به وجود نیاورد. از این رو، مقصر اصلى خود جامعه است نه فردى كه مرتكب رفتار انحرافى مى شود.

# ارزیابى دیدگاه هاى اجتماعى

حقیقت این است كه دیدگاه هاى اجتماعى عمدتاً درصدد توصیف رفتارهاى انحرافى برآمده اند، هرچند كه برخى از جامعه شناسان سعى كرده اند تا مسأله را تبیین علّى نمایند و علت اصلى را در جامعه جستوجو نمایند و تا حدودى به برخى از شاخص ها اشاره كنند; به ویژه آن گروه كه بر نقص در جامعه پذیرى تأكید داشتند.

اما این دیدگاه نیز یكى از عوامل اساسى یعنى اراده و اختیار خدادادى افراد را كه در شكل گیرى شخصیت آدمى نقش كلیدى دارد، نادیده گرفته است . این غفلت، سبب ناتمام بودن تبیین جامعه شناختى گشته است; زیرا عوامل اجتماعى نیز همچون عوامل زیستى و روانى، آن چنان نیستند كه بتوانند افعال اختیارى انسان را، كه شكل دهنده شخصیت او هستند، تحت الشعاع قرار دهند.

*استاد مصباح* در این باره مى نویسد: «عوامل فیزیكى، زیستى، روانى و اجتماعى هرگز تعیین كننده افعال اختیارى بشر نیستند، بلكه فقط زمینه ساز گزینش و اختیار اویند. بدون شك، میزان استفاده افراد بشر از این نعمت خداداده، مانند سایر نعم الهى، یكسان نیست. كسانى هستند كه با عدم اعمال این نیرو، به تدریج موجبات ضعف و فُتور آن را فراهم مى آورند، و كسان دیگرى نیز هستند كه با به كارگیرى مستمر و صحیح آن چنان قوى و نیرومندش مى سازند كه مى توانند در برابر همه عوامل و مقتضیات دیگر بایستند.

اهمیت عامل اختیار تا بدان حد است كه به عقیده ما "شخصیت" عبارت است از تألیفى از خلق و خوها، معتقدات، عادات و ملكاتى كه بر اثر افعال اختیارى آدمى حاصل مى آیند.»[28](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_28)

به این ترتیب، در فرایند تبیین و پى گیرى علل پیدایش انحراف و نادیده گرفتن ارزش ها، نباید از اراده و اختیار انسان غافل شد; چون در غیر این صورت، انسان را باید فردى مجبور در نظر بگیریم كه به خاطر عواملى فیزیكى، روانى و اجتماعى چاره اى جز ارتكاب جرم ندارد. نتیجه امر، تعطیلى مجازات و نظارت رسمى خواهد بود.

# علل اساسى نادیده گرفتن ارزش ها

بى تردید، نادیده گرفتن ارزش ها انحرافى است كه مى تواند در اثر علل متعددى به وجود آید. نگارنده در عین حالى كه از اراده و اختیار آزاد فرد منحرف غافل نبوده و آن را جزء اخیر علت زمینه ساز انحراف مى داند، با استفاده از معارف دینى و مباحث اجتماعى به برخى از علل اساسى نادیده گرفتن ارزش ها اشاره مى كند:

## 1. عدم شناخت و آگاهى

یكى از عمده ترین علت هاى نادیده گرفتن ارزش ها، عدم شناخت و آگاهى از آن هاست و این جهل و نادانى خود منشأ بسیارى از معضلات انسانى و اجتماعى است. بدون شك اگر فرد منحرف نسبت به استعداد و توان خود در راه رسیدن به كرامت انسانى آشنا باشد و بداند كه چگونه ارزش ها، به ویژه ارزش هاى الهى، او را در نیل به هدف والاى انسانى اش كمك مى كند و نورانیت ارزش ها را درك كرده باشد، احتمال روى گردانى از آن چراغ رفتار بسیار كم خواهد شد; چرا كه آگاهى از ارزش ها او را به سمت سلامت هدایت خواهد كرد. این غفلت و ناآگاهى است كه فرد را به ورطه حیوانیت و حتى بدتر و گمراه تر از آن مى كشاند: «اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون» (اعراف: 179). اگر جهل و نادانى نباشد، انسان در مقابل آفریننده خود پرده درى نمى كند. در دعاى كمیل آمده است: «ظلمت نفسى و تجرّأتُ بجهلى»[29](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_29) و یا در دعاى صحیفه سجادیه(علیه السلام)مى خوانیم: «أنا الذى بجهله عصاك.»[30](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_30) و ده ها روایت و دعاهاى مأثور كه به این حقیقت اشاره دارند. مطمئناً آگاهى و شناخت ارزش ها راه سلامت را به سوى فرد و جامعه مى گشاید. حضرت یوسف(علیه السلام)در مقابل زنى كه همه مقدمات تحریك قوه شهوانى را فراهم نموده بود، تنها با اتكا به ارزش الهى و با بهره گیرى از نور ارزش هاى خدایى توانست از آن مهلكه نجات یافته، از غلتیدن در چاه انحراف برهد; چنانچه قرآن مى فرماید: «لقد همت به و هم بها لولا أن رءا برهان ربه.» (یوسف: 24)

حكما و دانشمندان نیز بر این واقعیت اشاره كرده اند. فیلسوف یونانى *سقراط* (399ـ470 ق م) بر این باور بود كه انحراف اساساً ثمره عدم شناخت و آگاهى بوده و تنها راه حل آن نیز آگاهى بخشى است. وى در این باره مى گوید: «ما نبایستى با تبه كاران با خشونت رفتار كنیم، بلكه باید به آن ها بیاموزیم كه به چه ترتیب از ارتكاب بزه خوددارى نمایند; زیرا جنایت ثمره نادانى و جهل است. تعداد بى شمارى از افراد كه نتوانسته اند معرفتى كسب كنند، مرتكب جرم مى شوند.»[31](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_31)

*حكیم ابونصر فارابى*، دانشمند اسلامى نیز علت اساسى ناهنجارى را عدم شناخت دانسته و مى نویسد: «اگر انسان سعادت را نشناخت و یا دانست و آن را غایت مشتاق الیه خود قرار نداد و بلكه چیز دیگرى را جز آن غایت قرار داد و به واسطه قوت نزوعیه به آن امر اشتیاق و گرایش حاصل كرد و به واسطه قوت رؤیت آنچه باید موردعمل قرار گیرد تا به واسطه آن و به كمك حواس و متخیله وصول به آن ممكن گردد، استنباط كرد و سپس به واسطه آلات قوه نزوعیه آن گونه افعال را انجام داد، در این صورت همه افعال انسان شر و نازیبا [نابهنجار ]خواهد بود.»[32](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_32)

به این ترتیب، یكى از عواملى كه نقش اساسى در بروز انحراف دارد، عدم شناخت و آگاهى است; سایر عوامل در رتبه هاى بعدى قرار مى گیرند. در اهمیت این عامل همین مقدار بس كه خداى سبحان نه تنها قوه عاقله و رسول باطنى به بشر هدیه داد، بلكه صد و بیست و چهار هزار پیامبر و نبى فرستاد تا انسان ها را از جهل و نادانى نجات داده و راه رسیدن به كمال و سعادت را با چراغى به نام ارزش ها، هموار سازند. در عین حال، بشر كم تر توانسته از هدایت انبیا بهره بگیرد و كماكان در ناآگاهى به سر مى برد. حال باید دید بهترین شیوه در حل این مسأله چیست؟

## مؤثرترین شیوه پیش گیرى

در پاسخ به سؤال مذكور باید گفت: بهترین شیوه براى حل معضل مورد بحث، آگاهى بخشى است كه این امر به اعتقاد جامعه شناسان، به دو صورت ممكن خواهد بود: فرهنگ پذیرى و جامعه پذیرى، كه البته فرهنگ پذیرى شیوه مؤثرترى خواهد بود; زیرا در جامعه پذیرى و یا اجتماعى شدن (Socialization) فرد تنها با هنجارهاى اجتماعى سازگار مى گردد، اما در فرهنگ پذیرى (Acculturation) فرد عمیقاً و از جهات فراوان با فرهنگ جامعه همانند مى شود.[33](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_33) در فرهنگ پذیرى، فرهنگ و ارزش هاى جامعه در جان فرد رسوخ كرده و به آن ها اعتقاد قلبى پیدا مى كند، به گونه اى كه فرد در هر موقعیتى خود را ملزم به انجام و رعایت آن ها مى داند، خواه نظارت رسمى باشد، یا نباشد، اما در آن جایى كه فرد صرفاً خود را با هنجارها هماهنگ مى سازد، در صورتى بدان ها عمل مى كند كه چشم قانون و نظارت رسمى را در پیش روى خود مشاهده كند و گرنه ضمانتى در رعایت آن ها وجود ندارد. بدیهى است كسانى كه مى خواهند خلاف ارزش ها عمل كنند، در زمانى كه چشم قانون بسته است، ارزش هاى حاكم را نادیده مى گیرند.

اما آن جایى كه فرد فرهنگ پذیر شده است، همیشه و در همه حال خود را در برابر ارزش ها مسؤول مى داند، چه ناظر رسمى باشد و چه تحت نظارت رسمى نباشد. از این رو، تأثیر این شیوه در بهنجار كردن رفتار افراد در جامعه به مراتب بیش تر از جامعه پذیرى است.

در فرهنگ اسلام نیز این دو شیوه به صورت اسلام و ایمان مطرح است; یعنى تلاش بر این است كه پیروان خود را مؤمن كنند نه مسلمان; چون ایمان یعنى پذیرش ارزش هاى دین و اعتقاد عملى به آن پیدا كردن و در عمل ملتزم به آن بودن. در این گونه تربیت شدن، فرد خود را مسؤول مى داند و تحت نظارت الهى است و كریمه «الم یعلم بان الله یرى» (علق: 14) فراروى او قرار دارد، خواه ناظر رسمى در كار باشد یا نه; یعنى چه پلیس و نیروى انتظامى باشد و چه نباشد، او به وظیفه خود عمل مى كنند، بر خلاف آن جایى كه فرد ایمان نداشته و تنها بر رسالت پیامبر و وحدانیت خدا شهادت داده، اما اركان و ضمیر قلبى او به پیام الهى پیوند نخورده است. در این جا خطر انحراف به مراتب بیش تر از شیوه قلبى است.

# نقش برجسته خانواده

همه دانشمندان علوم اجتماعى، خواه جامعه شناسان و خواه روان شناسان، بیش از هر عاملى در آگاهى بخشى، بر خانواده و تأثیر بى بدیل آن تأكید دارند. اگرچه از تأثیر مدرسه، گروه هاى همسال، رسانه هاى جمعى و... غافل نیستند، اما نقش خانواده را مؤثرتر مى دانند; چرا كه فرد در خانواده فرایند فرهنگ پذیرى را مى آموزد و شخصیت افراد بیش از همه در آغوش خانواده رشد مى كند و شكل مى گیرد. در حالى كه سایر عوامل، بیش تر در جامعه پذیرى افراد نقش دارند.

*فروید* بر این باور است كه شخصیت كه متشكل از سه نظام «نهاد»، «خود»، «فراخود» است و فراخود معرف بازنمایى هاى درونى شده آن دسته از ارزش ها و اخلاقیات جامعه است، توسط والدین به كودك آموخته مى شود. فراخود در واقع همان وجدان فرد است و درباره درست یا غلط بودن اعمال فرد داورى مى كند.[34](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_34)

*بروس كوئن* نیز در كتاب ***مبانى جامعه شناسى*** بر این واقعیت اشاره كرده و مى نویسد: «چون كودك نخستین دوران زندگى خود را در محیط خانواده مى گذراند و در معرض ارزش ها و الگوهاى رفتارى خانواده قرار دارد و زمان بیش ترى را با این گروه صمیمى و خودمانى مى گذراند، خانواده كودك را به انجام رفتارهایى كه با هنجارهاى جامعه مطابق و با انتظارات آن هماهنگ است پاداش مى دهد و در برابر رفتارهایى كه با آن هماهنگ نیست او را تنبیه و مجازات مى كند.»[35](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_35)

در معارف اسلامى نیز، نقش خانواده به صورتى عمیق تر مورد توجه قرار گرفته است; به این معنا كه دین مقدس اسلام نه تنها در مورد انتخاب همسر و تشكیل خانواده دستورات و سفارشات فراوانى دارد، بلكه حتى نوع تغذیه والدین قبل از تكوین نطفه و تغذیه مادر به هنگام باردارى و شیردهى فرزند را نیز از نظر دور نداشته است. مثلا، خوردن خرما را براى مادر شیرده مستحب مى داند; چون باعث بردبارى و حلم فرزند مى شود; چنانچه قرآن خطاب به حضرت مریم كه تازه از وضع حمل فارغ شده بود مى فرماید: «تنه درخت خرما را به سوى خود تكان بده تا خرماى تازه به پیش تو افكند.» (مریم: 25)

احتمالا حكمت آن این است كه خرما خوردن زن شیرده در شخصیت كودك شیرخوار اثر مطلوب دارد.[36](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_36)

در مورد غذاى قبل از ایجاد نطفه هم سفارش شده است كه از حرام بپرهیزید. امام صادق(علیه السلام) مى فرماید: «درآمد حرام در اولاد اثر مى گذارد.»[37](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_37) یعنى غذاى حرام والدین كه سازنده نطفه و تغذیه كننده جنین است در فرزند اثر نامطلوب دارد.

در انتخاب همسر نیز آمده است كه صفات روحى مادر در فرزند تأثیر دارد، از این رو، پیامبرگرامى اسلام(صلى الله علیه وآله)مى فرماید: «اُنظر فى اىّ شىء تضع ولدك فانّ العرق دساس»;[38](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_38) دقت كنید كه نطقه خود را در چه محلى قرار مى دهید; چون كه اخلاق سرایت مى كند.

در جنگ جمل وقتى كه محمد حنفیه نتوانست پیشروى كند، امیرالمؤمنین على(علیه السلام) به او فرمود: «ادركك عرق من امك»;[39](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_39) این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده اى.

رسول گرامى اسلام(صلى الله علیه وآله)نیز درباره تولد فرزند مى فرماید: «هر كه فرزندى خدا به او دهد باید در گوش راست او اذان نماز بگوید و در گوش چپ او اقامه بگوید كه این كار او را از شیطان رجیم حفظ مى كند.»[40](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_40)

انتخاب نام نیك، آموزش قرآن، تربیت صحیح و پاكیزه نگه داشتن فرزند، از جمله حقوق واجب فرزند است كه به عهده والدین گذاشته شده است.[41](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_41)

در حدیثى از رسول الله(صلى الله علیه وآله) آمده است: «واى به حال بچه هاى آخرالزمان، از طرف پدرهاى ایشان. پرسیدند: یا رسول الله، از پدرهاى مشرك؟ فرمود: خیر از پدرهاى مؤمن كه واجبات را به فرزندان خود تعلیم نمى دهند.»[42](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_42)

فرزندان را باید به گونه اى تربیت نمود كه هنگام رشد و فهم، نسبت به ارزش هاى واقعى بیگانه نباشند، بلكه به سوى آن حركت كنند. مولى الموحدین على(علیه السلام)در سفارشات خود به یكى از فرزندانش مى فرماید: دل بچه و طفل همانند زمین آماده است كه هرچه در آن نهاده شود مى پذیرد. من به تربیت تو قبل از این كه دلت سخت شود و و ذهنت مشغول گردد، اقدام كردم.»[43](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_43)

این همه تأكید در بیان و لسان شرع مقدس، بدان جهت است كه والدین در رسوخ كردن فرهنگ و ارزش ها در جان و جسم فرزندان، نقش بى بدیلى دارند; چه این كه شخصیت فرزند در آغوش گرم و صمیمى خانواده شكل مى گیرد. همچنین خانواده فرد را فرهنگ پذیر مى كند. فردى كه فرهنگ پذیر شده باشد، هم خود در برابر ناهنجارى ها واكسینه شده و هم جامعه را سالم نگه مى دارد و مى تواند در سلامتى جامعه اثرگذار باشد.

اگر علماى بزرگ و نامدارى توانستند با وجود پربركت خود، جامعه اسلامى را از معارف دین و ارزش هاى ناب بهره مند سازند، شخصیتشان در آغوش گرم والدین، به ویژه مادر، شكل گرفته بود. وقتى از مادر سیدرضى، تدوین كننده نهج البلاغه و سید مرتضى، آن عالم برجسته شیعه، مى پرسند: چه كردى كه چنین فرزندانى تربیت شدند، مى گوید: در دوران طفولیت اینان، شب هنگام كه براى نماز شب بیدار مى شدم، آنان را بیدار مى كردم تا با آن وقت، آشنا باشند. و یا آن گاه كه به مادر شیخ مرتضى انصارى، آن فخر جهان شیعه، گفته شد: فرزندت به درجات عالیه اى از علم و تقوا رسیده است، پاسخ داد: من ترقى بیش ترى هم از او انتظار داشتم; زیرا هنگام شیر دادن، هرگز او را بدون وضو شیر ندادم، حتى در شب هاى سرد زمستان هم وضو مى گرفتم و سپس به وى شیر مى دادم.[44](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_44)

بارى، اگر والدین در قالب خانواده بتوانند فرهنگ ناب دینى و ارزش هاى الهى را با عمل خود، در جان و روح فرزندان خود، رسوخ داده و آنان را فرهنگ پذیر كنند، در حقیقت آنان را در برابر ارزش هاى مادى و دست ساخته بشرى واكسینه كرده و تا حد بسیار زیادى از خطر انحراف نجات داده اند. و اگر در آخرالزمان، انحرافات زیاد گردیده است، به فرموده رسول گرامى اسلام، عامل اصلى آن والدین بوده اند. و گرنه اگر آنان درست عمل مى كردند، فرزندانى مثل *شهید چمران* كه حتى در امریكا هم از انجام امور مكروه اجتناب مى كرد، و یا خلبان برجسته دوران دفاع مقدس، *شهید بابایى*، كه پیش از انقلاب هم در امریكا، نماز اول وقت خود را ترك نمى كرد، تربیت مى نمودند.

## 2. تخلف نخبگان (خواص)

نخبگان به كسانى اطلاق مى گردد كه با توجه به نقشى كه در جامعه به عهده دارند و كار و فعالیتى كه انجام مى دهند و خصوصیات منحصر به فرد و استعدادهایى كه دارند، موقعیت هاى برترى نسبت به متوسط افراد جامعه دارند و با توجه به این خصوصیات ویژه، سمبول هاى زنده اى از طرز تفكر، وجود و عمل بوده و نسبت به برخى گروه ها و یا كل افراد جامعه، قدرت جاذبه اى دارند. از این رو، مورد تقلید قرار مى گیرند و طرز تفكر و عملشان، الگوى دیگران مى گردد.[45](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_45) از این نظر، نخبگان در پیدایش پدیده هاى اجتماعى، خواه مثبت و یا منفى، نقش تعیین كننده دارند. چنانچه رسول گرامى اسلام(صلى الله علیه وآله) به این حقیقت اشاره فرموده اند، «صنفان من امتى اذا صلحا صلحت امتى و اذا فسدا فسدت امتى، قیل: یا رسول الله من هما؟ قال الفقها و الامراء»;[46](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_46) هرگاه دو گروه از امتم صالح و نیكوكار باشند، امتم نیكو خواهد شد و اگر آن ها فاسد گردند امتم به فساد كشیده خواهد شد، پرسیدند: یا رسول الله، آن دو گروه كیانند؟ فرمود: دانشمندان و حاكمان.

روشن است كه دانشمندان به عنوان ترویج كنندگان ارزش ها و فرهنگ و حاكمان و فرمانروایان به عنوان اجراكنندگان ارزش ها در قالب هنجارها، نقش ویژه و برگزیده دارند و افراد جامعه آنان را به عنوان الگوى عملى خود در رفتار فردى و اجتماعى قرار مى دهند; چرا كه «الناس على دین ملوكهم.» از این رو، اگر وزیر، وكیل، معلم و هر آن كس كه داراى نقشى برجسته و شخصیتى منحصر به فرد است، ارزش هاى حاكم را نادیده گیرد و بر خلاف آن رفتار كند، نه تنها خود را به ورطه هلاكت مى كشاند، بلكه كسانى را هم كه در طرز تفكر و عمل به وى اقتدا كرده اند، بخصوص افراد سست اراده و كم اطلاع، در معرض انحراف قرار مى دهند.

بهترین گواه بر حقیقت مذكور، تاریخ صدر اسلام است; آن گاه كه امت اسلام در سوگ رحلت فخر عالم پیامبر خاتم(صلى الله علیه وآله)، نشست و جامعه نبوى از وجود آن حضرت محروم گردید، افرادى همچون *طلحه، زیبر و سعد بن ابىوقاص* به جاى پیروى از ارزش هاى ناب الهى، كه با همت پیامبر و یارانى همچون على(علیه السلام)بر جامعه حاكم گشته بود، بر خلاف ارزش هاى معنوى، راه انباشت ثروت و دنیاگرایى را در پیش گرفتند و برخى نیز در این راه حتى از ایستادن در مقابل جانشین به حق رسول الله(صلى الله علیه وآله)، دریغ ننموده و بانى جنگى چون جمل شدند. نتیجه این رفتار نخبگان، در روز دهم محرم شصت و یك هجرى، در آن واقعه خونین، نمایان شد; آن گاه كه دستور غارت خیام اهل بیت رسول الله(صلى الله علیه وآله) صادر گردید، «مردى نزد فاطمه، دختر امام حسین(علیه السلام)آمد و خلخال پاى او را بیرون آورد و در آن حال، مى گریست! فاطمه گفت: چرا گریه مى كنى؟ گفت: براى این كار كه مى كنم و اموال دختر رسول خدا را به غارت مى برم، فاطمه گفت: اگر چنین است، پس مرا رهان كن. گفت: مى ترسم دیگرى آن را ببرد!»[47](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_47) وقتى سعد بن ابىوقاص، كه رزمنده لشكر رسول الله است، به زراندوزى روى مى آورد، پسرش عمربن سعد، به خاطر رسیدن به خاك رى، خاك كربلا را به خون فرزند زهرا(علیها السلام) رنگین مى كند!

## 3. تعارض هنجارها

سومین عاملى كه در نادیده گرفتن ارزش هاى حاكم بر جامعه توسط برخى از افراد، دخالت دارد، تعارض هنجارهاست. توضیح این كه، افراد در كانون خانواده و گروه اولیه خود، ارزش هاى دینى و خانوادگى را آموخته و از آن پیروى مى كنند و رفتارهاى خود را با آن مطابقت مى دهند، اما وقتى وارد گروه هاى دیگر اجتماعى مى گردند، با خرده فرهنگ هاى معارضى كه در ارزش ها و هنجارها با ارزش هاى دینى فرد مخالف هستند، مواجه مى شوند، در چنین شرایطى برخى از افراد، دچار تعارض شده و براى این كه منزوى نشوند و یا مورد تمسخر دیگران قرار نگیرند، مرتكب رفتار خلاف ارزش حاكم یا عامه مى شوند; زیرا اگر بخواهند در میان آن گروه خاص، جایگاه و منزلت اجتماعى پیدا كنند، باید از هنجارهاى آن ها پیروى نمایند، در این صورت از هنجارهاى مطابق با هنجارهاى دینى و خانوادگى خود باز مى مانند. به عنوان نمونه، یكى از استادان دانشگاه شهید بهشتى تهران مى نویسد: «یكى از دانشجویان دختر شهرستانى بسیار خوش قلب و با محبت مدتى براى نوشتن پایان نامه اش با من كار مى كرد. ظاهر او با ظاهر دانشجویانى كه با من كار مى كردند كمى متفاوت بود; آرایش، انگشتر و دست بند طلا و با مانتویى با خیال خودش مدرن با دكمه هاى بزرگ روشن كه حكایت از پیروى كوركورانه از هنجارهاى یك فرهنگ عقب افتاده مى كرد. بالاخره روزى مورد سؤال من قرار گرفت، گفت: من بیرون از دانشگاه چادر سر مى كنم و اصلا هم از تجملات خوشم نمى آید، اما در داخل دانشگاه نه. پرسیدم: چه طور؟ گفت: خوب دیگه، جوّ دانشگاه یك جوریه كه اگر آدم مثل بقیه بچه ها نباشد مسخره اش مى كنند.»[48](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_48)

حال سؤال این است كه چه عاملى در پیدایش ارزش هاى متضاد و تعارض هنجارها، دخالت دارد؟ پیش از پاسخ به پرسش مذكور، باید بگوییم كه فرهنگ داراى دو بخش مادى و غیر مادى است كه در تعریف آن گفته اند: «فرهنگ غیر مادى یا معنوى همان افكار و عقاید مربوط به اشیا است كه شامل نحوه تفكر، استدلال، مذهب و سایر جنبه هایى است كه مستقیماً فاقد تظاهر مادى هستند. اما فرهنگ مادى، آن بخشى است كه شامل اشیاى ملموس و محسوس، چون مسكن، لباس، ابزار مثل رادیو و تلویزیون و ماشین آلات نظیر اتومبیل، قطار، هواپیما و... مى باشد.»[49](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_49)

اساساً، بخش مادى فرهنگ نه تنها تحت تأثیر شدید و مستقیم بخش معنوى فرهنگ است، بلكه چیزى جز نشان دهنده و محسوس كننده ارزش هاى غیرمحسوس (فرهنگ غیرمادى) نیست. از این رو، این بخش تنها در پرتو بخش معنوى معنادار خواهد بود; هر جا كه فرهنگ مادى وارد شود و فرهنگ غیر مادى یا ارزش هاى خاص آن وارد نشود یا دیر وارد شود، تأخّر فرهنگى پیش آمده و موجب به وجود آمدن بحران اجتماعى مى گردد. این واقعیت را در كشورهاى در حال توسعه به خوبى مى توان مشاهده نمود; زیرا با ورود فناورى، كه بخش مادى فرهنگ است، مسائل اجتماعى فراوانى، كه تعارض هنجارها و ارزش ها از جمله آن است، براى آن كشورها به وجود آمده است.

به این ترتیب، در پاسخ به پرسش مطرح شده، مى توان گفت (چنان كه محققان گفته اند)، یكى از عوامل ترویج كننده ارزش هاى مخالف، ورود فناورى با اشكال متعدد ـ كه وسایل ارتباط جمعى یكى از آن هاست ـ مى باشد. به عنوان مثال، ویدئو اگرچه به ظاهر ابزارى تصویرى و صوتى است كه داراى جنبه هاى مثبت و منفى است، اما با ورود و آزاد شدن در كشورهاى واردكننده، جنبه هاى منفى آن بیش از جنبه هاى مثبت بوده و هست.

این واقعیت در تحقیقى كه در كشور اسلامى ایران صورت گرفته به خوبى نشان داده شده است: «اولا: آزادسازى ویدئو و تأسیس ویدئو كلوپ ها به جاى گسترش ارزش هاى اسلامى ـ انقلابى، موجب گسترش فیلم هاى خارجى و به همراه آن ارزش هاى نهفته در آن فیلم ها شده است. ثانیاً: ورود ویدئو به خانواده ها ارزش هاى آن ها را دگرگون كرده است و اكثر كسانى كه داراى ویدئو بوده اند به تدریج از گرایش و پاى بندى هاى مذهبى شان كاسته شده است.»

**جدول رابطه داشتن ویدئو و خواندن نماز
سال 1372**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ویدئو | نماز مى خواند | نمازنمى خواند |
| ندارد | 97 | 16 |
| دارد | 56 | 35 |
| جمع | 153 | 51(=204) |

X2=15.86, sig= 0.000

**سال 1373**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ویدئو | نماز مى خواند | نمازنمى خواند |
| ندارد | 73 | 20 |
| دارد | 42 | 47 |
| جمع | 115 | 67(=182) |

X2=19.13, sig= 0.000

گرچه ارقام و نمونه سال 72 با سال 73 تا حدودى متفاوت هستند و افراد سال 73 همان افراد سال 72 نیستند، اما اولا پراكندگى دانشجویان در هر دو سال شبیه به هم بود، ثانیاً این مطلب از طریق آزمون كى دو تأیید مى گردد.»[50](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_50)

این امر در سایر رسانه هاى جمعى مثل ماهواره، اینترنت و تلویزیون نیز صدق مى كند; یعنى این ابزارها نیز در ورود ارزش هاى مخالف نقش مؤثرى دارند.

بدیهى است كه در عصر حاضر، عدم بهره گیرى از فناورى و جلوگیرى از ورود آن به كشور نه ممكن است و نه معقول; زیرا موجب محرومیت از اطلاعات و دانش هاى مفیدفراوان مى گردد. اما این امر، مجوز بهره گیرى بى چون و چرا و بدون ضابطه از فناورى را نیز امضا نمى كند; زیرا در این صورت نه تنها مفید نخواهد بود، بلكه باعث بروز مشكلات روانى و شخصیتى افراد در جامعه نیز خواهد شد; چون باید ارزش هاى حاكم بر جامعه خود را نادیده بگیرد و هویت اصلى خود را فراموش كند. از این رو، بهترین راه حل این است كه فرهیختگان جامعه بخش مادى فناورى را با ارزش هاى خودى هماهنگ سازندواین كارى شدنى است; چنان كه به هنگام دفاع مقدس توانستیم از تلویزیون در جهت انسجام اجتماعى و ترویج ارزش هایمان بهره گیریم.

## 4. فقر و تنگدستى

از جمله عواملى كه در نادیده گرفتن ارزش ها نقش مؤثرى داشته و موجب پیدایش تبه كارى مى شود، فقر و تنگ دستى است. *افلاطون* در تشریح وقوع جرایم، عوامل اجتماعى و اقتصادى، به ویژه فقر، را منشأ بروز جرایم اعلام مى كند.[51](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_51) مسأله تنگ دستى امرى نیست كه محققى بتواند در تبیین مسائل اجتماعى آن را نادیده گیرد.

این عامل آن قدر مهم است كه در روایات اسلامى نیز در مورد خطر آن گوشزد شده است. رسول گرامى اسلام(صلى الله علیه وآله)مى فرماید: «لولا رحمة ربّى على فقراء امتى كاد الفقر ان یكون كفراً.»[52](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_52) تنها در پرتو رحمت الهى است كه فرد تهیدست مى تواند دین خود را حفظ كند و مرتكب اعمال انحرافى نگردد; چرا كه «من لا معاش له لا معاد له.» مولى الموحدین على(علیه السلام)نیز به فرزند دلبند خود امام حسن(علیه السلام) مى فرماید: هرگاه فرد نتواند نیاز مادى خود را برآورده سازد خطا و انحرافش زیاد شده و متبلا به چهار خصوصیت مى گردد: «یا بُنى، لا تلُم انساناً یطلب قوته، فمن عدم قوته كثر خطایاه، یا بنى من ابتلى بالفقر ابتلى باربع خصال: بالضعف فى یقینه، و النقصان فى عقله، و الرّقة فى دینه و قلة الحیاء فى وجهه، فنعوذ بالله من الفقر»;[53](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_53) پسرم فردى را كه در پى معیشت خود است مورد ملامت قرار مده، كسى كه قوت خود را نداشته باشد انحرافات او زیاد مى گردد. پسرم كسى كه مبتلا به فقر شود، مبتلا به چهار ویژگى مى شود: ضعف در یقین، كاستى در درك و عقل، سستى در دین و كم شدن حیا در رفتارش. پس پناه مى جوییم به پروردگار از فقر و تهیدستى.» به راستى با پناه بردن به ذات مقدس خداست كه فرد تهیدست مى تواند از انحرافات ناشى از فقر نجات پیدا كند و گرنه فقر زمینه هرگونه انحرافى را مهیا مى كند.

اما آنچه كه باعث تشدید انحراف و یا به تعبیر گویاتر، امرى كه عامل فقر را در ارتكاب جرم، مساعدت مى كند و این استعداد را به فعلیت مى رساند، ارزش شدن «ثروت» در جامعه است. هرگاه در جامعه اى دارندگى برازندگى شود و دارندگان، از منزلت اجتماعى بالایى برخوردار باشند، فقر عامل نادیده گرفتن ارزش ها و ارتكاب جرم و تبه كارى خواهد بود، و الاّ در بسیارى از جوامع روستایى كه مردم در سطح بسیار پایینى از زندگى هستند، نه تنها مرتكب جرمى نمى شوند، بلكه با كمال آرامش و شادابى به كار و فعالیت مشغولند و خداى را بر سلامت خود و جامعه شان شاكرند.

آنچه كه امروز شهرها و بخصوص كلان شهرها را تهدید مى كند، ارزش شدن ثروت است; یعنى جارى ساختن شعار «دارندگى، برازندگى» و «تنگ دستى، شرمندگى» در رفتار و گفتار افراد جامعه. تبلیغات وسایل تجملى، كار را به جایى رسانده كه برخى خانواده ها براى تهیه جهیزیه دختران خود، كه غالباً بسیارى از وسایل خریدار شده تا سال ها مورد استفاده نبوده و گاهى اصلا استفاده نمى شود، به ناچار به فروش اعضاى بدن خود روى مى آورند. به گفته یكى از محققان: «وقتى نابرابرى در جامعه گسترش یافت و نمایش ثروت و برترى، مجدداً در همه ابعاد ممكن در جامعه رواج یافته و از سال 1371 تاكنون با شدت و شتاب بیش ترى فراگیر شده است، ثروتمندان با ژست و افاده هرچه تمام تر، بنزها و میتسوبیشى هاى جدید، لباس ها و زینت آلات و هرچه كه دارند و دیگران ندارند را به رخ مى كشند و...»[54](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_54) آیا مى توان غیر از این انتظار داشت كه سست اراده ها، حتى به خودفروشى دست بزنند و ارزش هاى ملى و مذهبى خود را نادیده گیرند؟

## 5. فقدان نظارت اجتماعى

به شهادت قرآن كریم، خداوند حكیم، به هنگام خلقت بشر، خوب و بد، خطا و خویشتن دارى را به نفس آدمى الهام نمود: «فألهمها فجورها و تقوها.» (شمس: 18) و پس از خلقت نیز او را به سلاح باطنى، یعنى عقل، مسلح نمود تا در پرتو هدایت او ره تقوا را پیش گیرد، اما به این مهم نیز اكتفا نكرده و به خاطر محبتى كه نسبت به این خلق احسن خویش داشت، وى را از نعمت رسولان ظاهرى هم برخوردار نمود و از طریق آنان هرچه را كه براى رسیدن به سعادت آدمى لازم بود، در قالب ارزش ها و در دفترى به نام دین به او هدیه داد، تا این مخلوق پررمز و راز بتواند در پرتو چراغ هدایت آن، كردار فردى و اجتماعى خود را سامان بخشد.

با این همه، غالب افراد بشر به جاى بهره گیرى از عنایات الهى و لبیك به نداى درونى و گفتار بیرونى رسولان، همواره ره كژى و انحراف را پیش گرفته و مى گیرند. جالب این جاست كه خداى حكیم براى حل این مشكل بشر نیز، راه كار دیگرى به نام امر به معروف و نهى از منكر (و یا نظارت همه بر همه) را به عنوان دستورالعملى واجب بر همگان قرار داده است و اساساً بقاى دین را منوط به آن نموده است. چنان كه شهید مطهرى، آن را علت مبقیه مى داند و مى گوید: «امر به معروف و نهى از منكر، یگانه اصلى است كه ضامن بقاى اسلام و به اصطلاح علت مبقیه است، اصلا این اصل نباشد، اسلامى نیست.»[55](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_55)

به اعتقاد دانشمندان علوم اجتماعى نیز بدون نظارت اجتماعى، جامعه اى سالم و افرادى بهنجار نخواهیم داشت. آنان در تعریف این اصل مى گویند: «سازوكارى است كه جامعه براى واداشتن اعضاى خویش به سازش كارى و جلوگیرى از ناسازش كارى به كار مى برد.» در اهمیت آن نیز مى گویند: «نظارت هاى اجتماعى از آن جهت مهم هستند كه جامعه نمى تواند كاركرد درستى داشته باشد مگر آن كه اعضاى خود را با هنجارهاى اجتماعى هماهنگ كرده ونقش هایشان رابه گونه اى انجام دهند كه جامعه بتواند به اهداف خود دست یابد.»[56](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_56)

از این رو، مى گوییم: یكى از عواملى كه زمینه بروز ناهنجارى ها و نادیده گرفتن ارزش ها را فراهم مى كند، ترك نظارت اجتماعى و یا كم رنگ شدن آن، و یا آن را تنها وظیفه دستگاه هاى رسمى و دولتى دانستن، است. رسول گرامى اسلام(صلى الله علیه وآله)مى فرماید: اگر این فریضه را نادیده گیرید زنان و دختران، فاسد و پسران و مردان شما فاسق خواهند شد: «كیف بكم اذا فسدت نساءكم و فسق شبابكم... اذا لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنكر.»[57](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_57)

اگر گفته آمد كه انسان براى رسیدن به مقصد نهایى و دست یابىِ سعادت محتوم خود، چاره اى جز گزینش زندگى جمعى و گروهى در قالب جامعه ندارد و اگر در منطق دین و لسان انبیا و اوصیا، كمال انسان قرب الهى و سعادت محتومش، آرام و قرار گرفتن در جوار رحمت الهى است، بدون شك جامعه اى مى تواند انسان را به سعادت دنیا و آخرتش برساند كه خود از هر آلودگى پاك و منزّه باشد، و گرنه جامعه اى كه در آن فجور به فعلیت رسیده و تقوا در استعداد باقى مانده است، توان هدایت بشر به دار قرارش را ندارد. و با توجه به این كه غالب افراد بشر، ره نفس اماره را پیشه كردند، اگر نظارت همگانى كم رنگ گردد و این وظیفه به درستى انجام نگیرد، زمینه جولان رهروان نفس اماره فراهم خواهد شد. در عصر حاضر بشر به دلیل نادیده گرفتن این سازو كار اجتماعى، در حسرت امنیت فردى و اجتماعى مى سوزد. اگر در صدر اسلام، مسیر حكومت و زمامدارى منحرف گشت و در نتیجه، ارزش هاى نبوى نادیده گرفته شد و امویان بر مسند حكومت نشستند و باعث كُند و یا سد شدن، در مقابل سیل معارف نبوى شدند، دلیل آن تعطیلى فریضه نظارت همگانى بود و اگر نور دیده زهرا در سرزمین نینوا نهى از منكر نمى كرد، به یقین امروز ما از ارزش هاى شیعى بهره مند نبودیم.

و امروز نیز اگر در جامعه اسلامى شاهد نادیده گرفتن ارزش ها توسط برخى از افراد هستیم، بدان جهت است كه فریضه امر به معروف و نهى از منكر كم رنگ گشته و آن را تنها در قالب حكومت قرار داده ایم.

## فرجام سخن

بدون شك، تبه كارى و انحراف كه در پى نادیده گرفتن ارزش ها پدید مى آید، پدیده اى اجتماعى است كه وجود آن در هر جامعه اى موجب اختلال در آرامش روحى و روانى افراد بوده و هیچ عاقلى وجود آن را برنمى تابد. اگر در نوشته هاى *دوركیم* وجود جرم در جوامع امرى طبیعى دانسته شده، به این معنا نیست كه او موافق وجود آن باشد; زیرا وى در عین این كه مى گوید: جامعه اى نیست كه در آن جرم نباشد، عمل مجرمانه را نیز براى جامعه زیانمند مى داند.[58](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_58) و این زیانمندى براى جوامع موجب گردید تا تلاش هاى فراوان با رویكردى متعدد در جهت تبیین این مسأله و ریشه یابى آن صورت گیرد.

اما در تحقیقات به عمل آمده، بخصوص در جوامع غربى، به عواملى اشاره گردیده كه بیش تر جنبه زمینه سازى ارتكاب جرم را داشته اند، و غالباً عامل اساسى، كه اراده و اختیار آزاد آدمى باشد، نادیده گرفته شده و نتیجه این غفلت حذف مجازات هاى سنگین مثل اعدام در جوامع غربى بوده است. به تعبیر دوركیم، جوامع مدرن و صنعتى با تكیه بر تحقیقات به عمل آمده، قوانین حقوقى ترمیمى را جایگزین قوانین حقوقى تنبیهى نمودند[59](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%22_59) و فرد مجرم را بیمارى دانستند كه باید با قوانین ترمیمى او را اصلاح و ترمیم نمود; مثل عضوى بیمارى كه با استفاده از دارو آن را ترمیم مى كنیم!

اما در نگاه دینى، عامل اصلى در نادیده گرفتن ارزش ها و ارتكاب جرم، اراده و اختیار خدادادى انسان است و سایر عوامل تنها زمینه ساز گزینش و اختیار آدمى هستند. از این رو، آن دسته از مجرمانى كه جامعه آلوده را بهانه مى گیرند و مى گویند: «قالوا كنا مستضعفین فى الارض» (نساء: 97)، در جواب آن ها گفته مى شود: «الم تكن ارض الله واسعه» (نساء: 97) عواملى را كه ما در این مقال برشمردیم نیز اختیار و اراده فرد را نادیده نگرفته، بلكه آن را جزء اخیر علت تامه شمرده است و تفاوت آن با تبیین هاى دیگر آن است كه با تكیه بر اراده و اختیار انسان این موارد را مطمح نظر قرار داده است.

* **پى نوشت ها**

[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%221)ـ ارسطو، *سیاست ارسطو*، ترجمه حمید عنایت،  دوم، شركت سهامى كتاب هاى جیبى، 1348، ص 13.

[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%222)ـ ابوالفضل قاضى، *حقوق اساسى و نهادهاى سیاسى*، انتشارات دانشگاه تهران، 1370، ج 1، ص 151.

[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%223)و[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%224)ـ محمدتقى مصباح، *جامعه و تاریخ*، تهران، مركز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامى، 1372، ص 174.

[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%225)ـ محمود روح الامینى، *مبانى انسان شناسى*، تهران، انتشارات عطّار، 1374، ص 147.

[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%226)و[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%227)ـ بروس كوئن، *مبانى جامعه شناسى*، ترجمه فاضل توسلى، تهران، سمت، 1372، ص 72 / ص 73.

[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%228)ـ محمدتقى مصباح، پیشین، ص 131.

[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%229)ـ بروس كوئن، پیشین، ص 73.

[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2210)ـ ملوین و فلور و دیگران، *مبانى جامعه شناسى*، اقتباس حمید خضر نجات، دانشگاه شیراز، 1370، ص 243.

[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2211)ـ مینار، *شناسایى و هستى*، ترجمه دكتر على مراد داودى، انتشارات كتابفروشى دهخدا، 1351، ص 325.

[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2212)ـ ریموند رگسن، *جرم شناسى نظرى*، ترجمه دكتر مهدى كى نیا، تهران، مجمع علمى و فرهنگى مجد، 1374، ص 122.

[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2213)ـ ویلیام. جى. بنت، *شاخص هاى فرهنگى در ایالات متحده امریكا در پایان قرن بیستم*، ترجمه فاطمه فراهانى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1381، ص 17 و 18.

[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2214)ـ مهدى كى نیا، *مبانى جرم شناسى*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1376، ج 2، ص 292.

[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2215)ـ نگارنده، *سكولاریسم و عوامل شكل گیرى آن در ایران*، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمینى، ص 64.

[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2216)ـ برت. اف. بریز، «سكولاریسم و دین»، ترجمه افروز اسلامى، *مجله نامه فرهنگ*، سال 6، ش 2، 1375، ص 48.

[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2217)ـ ر.ك: عبدالله جوادى آملى، *شریعت در آینه معرفت*، مركز نشر فرهنگى رجاء، ص 93.

[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2218)ـ دانش تاج زمان، *مجرم كیست، جرم شناسى چیست*، تهران، كیهان، 1369، ص 8.

[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2219)ـ آنتونى گیدنز، *جامعه شناسى*، ترجمه منوچهر صبورى، تهران، نشر نى، 1374، ص 163.

[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2220)ـ بروس كوئن، پیشین، ص 218.

[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2221)و[22](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2222)ـ گیدنز، پیشین، ص 138.

[23](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2223)ـ هانرى لوى برول، *حقوق و جامعه شناسى*، ترجمه مصطفى رحیمى، سروش، 1371، ص 16و17.

[24](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2224)ـ آنتونى گیدنز، پیشین، ص 138.

[25](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2225)ـ ولد. جورج. برایان، *جرم شناسى نظرى*، ترجمه على شجاعى، تهران، سمت، 1380، ص 134.

[26](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2226)ـ كوئن، پیشین، ص 220.

[27](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2227)ـ آنتوتى گیدنز، پیشین، ص 140 و 141.

[28](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2228)ـ محمدتقى مصباح، پیشین، ص 189و 190.

[29](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2229)ـ شیخ عباس قمى، *مفاتیح الجنان*، قم، موسسه فرهنگى انتشاراتى حضور، 1378، ص 102.

[30](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2230)ـ *صحیفه سجادیه*، تهران، انتشارات اسوه، ص 69.

[31](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2231)ـ دانش تاج زمان، پیشین، ص 8.

[32](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2232)ـ ابونصر فارابى، *اندیشه هاى اهل مدینه*، ترجمه دكتر سیدجعفر سجادى، تهران، كتابخانه طهورى، 1361، ص 229.

[33](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2233)ـ آگ برن و نیم كوف، *زمینه جامعه شناسى*، اقتباس، اـ ج. آریان پور، تهران، انتشارات گسترده، 1380، ص 171.

[34](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2234)ـ اتكینسون و هیلگارد، *زمینه روان شناسى*، ترجمه گروهى از مترجمان، تهران، انتشارات رشد، 1371، ج 2، ص 93.

[35](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2235)ـ بروس كوئن، پیشین، ص 122.

[36](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2236)ـ محمدتقى مصباح، پیشین، ص 183.

[37](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2237)ـ شیخ محمد بن الحسن الحر العاملى، *وسایل الشیعه*، انتشارات مكتبة الاسلامیه، ج 12، ص 53.

[38](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2238)و[39](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2239)ـ سید محمد نجفى یزدى، *ازدواج و روابط زن و مرد*، قم، دفتر انتشارات اسلامى، 1378، ص 134.

[40](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2240)ـ شیخ حر عاملى، پیشین، ج 15، ص 137.

[41](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2241)ـ محمد محمدى رى شهرى، *میزان الحكمه*، مكتب الاعلام الاسلامى، 1363، ج 10، ص 720.

[42](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2242)ـ سیدمحمدنجفى یزدى،پیشین،ص162به نقل از *لئالى الاخبار*.

[43](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2243)ـ شیخ حر عاملى، پیشین، ج 15، ص 197.

[44](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2244)ـ سیدمحمد نجفى یزدى، پیشین، ص 144.

[45](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2245)ـ گى روشه، *تغییرات اجتماعى*، ترجمه منصور وثوقى، تهران، نشر نى، ص 116 و 127.

[46](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2246)ـ محمدباقرمجلسى، *بحارالانوار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج 2، ص 49.

[47](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2247)ـ عبدالرزاق موسوى مقرم، *مقتل الحسین*، قم، انتشاراتى نصرتى، 1382 ق، ص 193.

[48](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2248)ـ فرامرز رفیع پور، *توسعه و تضاد*، تهران، شركت سهامى انتشار، 1377، ص 241.

[49](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2249)ـ منوچهر محسنى، *جامعه شناسى عمومى*، تهران، كتابخانه طهورى، ص 419.

[50](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2250)ـ فرامرز رفیع پور، پیشین، ص 262ـ 263.

[51](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2251)ـ دانش تاج زمان، پیشین، ص 8.

[52](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2252)و[53](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2253)ـ محمدباقر مجلسى، پیشین، ج 72، ص 47.

[54](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2254)ـ فرامرز رفیع پور، پیشین، ص 199.

[55](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2255)ـ مرتضى مطهرى، *مجموعه آثار*، صدرا،1380،ج17، ص 235.

[56](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2256)ـ بروس كوئن، پیشین، ص 152.

[57](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2257)ـ شیخ حر عاملى، پیشین، ج 11، ص 396، حدیث 12.

[58](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2258)و[59](http://marifat.nashriyat.ir/node/1743%22%20%5Cl%20%2259)ـ امیل دوركیم، *درباره تقسیم كار اجتماعى*، ترجمه باقر پرهام، كتابسراى بابل، 1369، ص 85 / ص 144.